

یادداشت

رازهای فتح خرمشهر

غلامر ضابطی اسدی - خرمشهر برای ما یک اسم، رمز است، رمز عبور است. به مقصد که رسیدیم هزار راز ناخوانده خواهیم دید در خرمشهر که خوانش هر کدامش می تواند انسان امروز را به سوی ایرانی تراز سند چشم انداز، چند گام جلو برد. من هر وقت این تک برگ افق گشارامی خوانم فکر می کنم طراحان سندنشسته اند وویژگی رزمندگان دفاع از خرمشهر و فاتحان این شهر را شمار کرده اند و فرادید گذاشته اند تا ببینیم ما مانند آنان شدن را تمرین کنیم و تا می شود خود را به این الگو نزدیک کنیم و مثل آنان شویم که افق نگاران ایران فردا، ما را چنین خواسته اند؛ 'فعال، مسئولیت پذیر، ایثارگر، مؤمن، ضابط مند، برخوردار از وجدان کاری، انضباط و حربه تعاون و سازگاری اجتماعی، متعهد به انقلاب و نظام اسلامی و شکوفایی ایران و مفتخر به ایرانی بودن.'
موقفه هایی که در رزمندگان خرمشهر در اوج بود. 'فعال' بودند همه و همه توان های بالقوه را چنان به فعلیت می رساندند که 'ناممکن' ها همه ممکن می شد و هیچ معبری نبود که قفلش باز نشود. رزمندگان ما همه 'مسئولیت پذیر' بودند و نه تنها بار خویش بر دوش دیگری نمی گذاشتند که 'ایثارگر'انه، بارهای بر زمین مانده را هم به شانه می کشیدند. به هدف 'مومن' بودند بنابر این هیچ مسئله ای نمی توانست آنان را به راه دیگر بکشاند. آنان 'ضابطمند'ی را به اوج رساندند بنابر این کمبودهای بزرگ هم کمترین خللی در اراده آنان وارد نمی کرد. 'وجدان کاری' از آنان معنا می گرفت که جان پای هدف می گذاشتند و... من این سند را شرح مردان خرمشهر می دایم و بار دارم باید انسان امروز نیز خود را در پیروی از این الگو تعریف کند تا نصرت خداوند نیز نازل شود و ما را در جایگاه بایسته بنشانند چنان که در خرمشهر این نصرت چنان نمایان بود که امام انقلاب در تبیین این واقعیت فرمودند: خرمشهر را خدا آزاد کرد. چنان که در جنگ بدر نیز یاران رسول خویش را در نبرد با کافرانی که به عده و غده بیشتر بودند، پیروز فرمود. نگاه به فتح خرمشهر هم این دست حمایتگر را عیان می کند آن جا که دشمن در بهتی عظیم انگشت از ماشه برداشت و دست ها را به نشان تسلیم بالا برد. انگار خدا فرشتگانش را به یاری فرستاده بود که ۱۹ هزار جنگجوی بعضی را به تسلیم کشاند. باری، فتح خرمشهر چنین رمزیایی داشت که آن را فتح ارزش ها هم عنوان دادند و با تربیت مردانی در قامت آن حماسه سازان است که می شود به فردا، پر امید، چشم دوخت که ایران عزیز ما 'توسعه یافته، متناسب با مقتضیات فرهنگی، جغرافیایی و تاریخی خود و متکی بر اصول اخلاقی و ارزش های اسلامی، ملی و انقلابی با تأکید بر مردم سالاری دینی، عدالت اجتماعی، آزادی های مشروع، حفظ کرامت و حقوق انسان ها و... باشد.

گروه پلاک عزت - بعد از پایان مرحله سوم عملیات "الی بیت المقدس" همه دشمنان فکر می کردند ایرانی ها فتح خرمشهر را به زمان دیگری موکول کرده اند و دلیل این ادعای آن ها این بود که ایران عملیات خود را در شلمچه، خرمشهر متوقف کرده. غافل از این که فرماندهان و مسئولان با نهایت جدیت و در سکوت در حال تدارک یک عملیات تمام عیار بودند. صدام برای جلوگیری از شکست، ۳۶ هزار نفر از نیروهای عراق را برای دفاع از خرمشهر اجیر کرده بود تا مانع پیشروی نیروهای ایرانی به خاک خرمشهر شود. نیروهای صدام با احداث لایه های مختلف دفاعی در شمال و شرق این شهر و کاشت موانع ضد هلی برد از قبیل تیرآهن های متعدد در زمین ها و بیابان های باز خرمشهر و به کارگیری مشاوران زنده برای هر نوع تاکتیک ایران چاره اندیشی کرده بودند. فقط یک مسیر برای رساندن تانک ها به نیروهای عراقی باز بود که آن هم دور از دسترس رزمنده های ایرانی بود شرایط به شدت پیچیده بود از طرفی رزمنده ها حسابی خسته بودند و از دیگر سو صدام با کمک رسانه ها جنگ روانی عجیبی به راه انداخته بود. دائم این جمله از صدام در رسانه های عراق تکرار می شد "خرمشهر حکم بالشی را دارد که بصره بر آن آرمیده است". اطلاعاتیای در بین نظامیان عراقی که در شهر خرمشهر بودند دست به دست می چرخید و در آن جملاتی با این مضمون بود که دفاع از خرمشهر و حومه آن مثل دفاع از بغداد و همه شهرهای عراق است و اگر خرمشهر به دست نیروهای ایرانی بیفتد، در این صورت دروازه های نکتب به روی عراق باز خواهد شد.

از شروع عملیات تا آزادسازی خرمشهر

ساعت ۲۲:۳۰ اول خرداد ۱۳۶۱ بود. عملیات با رمز «بسم...القاسم الجبارین یا محمد بن عبدا... (ص)» شروع شد. تک رزمندگان ایرانی آن قدر سریع و غافلگیرانه

بود که نیروهای عراقی را دچار وحشت و سرگردانی کرده بود و ارتباط یگان های دشمن با یکدیگر قطع شد. تعداد زیادی از افسران و رده داران و سربازان عراقی از منطقه خرمشهر فرار کردند و سازمان یگان های دشمن در چشم به هم زدن ی از هم پاشیده شد.

نیروی هوایی ارتش با دستور رزمی «شبح-۳» در پایگاه دزفول به همراه سایر قراگاه های سه گانه قدس، فتح و نصر وارد کارزار شد.

ساعت ۳ نیمه شب دوم خرداد بود که تمامی نیروهای عراقی دستور داده شد که از مواضع خود عقب نشینی کنند و در پشت شلمچه و خرمشهر استقرار یابند.

تاکت هایکی پس از دیگری منفرج می شد و صدای انفجار تمام دشت را پر می کرد. شهر خرمشهر و اطراف آن به میدان جنگ بزرگی تبدیل شده بود. ساعت ۵ صبح، پل استراتژیک نو به تصرف رزمندگان ایرانی در آمد. گام بعدی محاصره دشمن راه اوروند بود و بعد از آن تسلط بریل های تدارکاتی دشمن.

بالاخره ساعت ۹ صبح تعداد زیادی از رزمنده ها به کناره های اوروند می رسند و محاصره خرمشهر کامل می شود. خرمشهر به طور کامل محاصره می شود و نیروهای عراقی چاره ای جز فرار به سمت پل های تدارکاتی ندارند.

بامداد روز سوم خرداد سال ۱۳۶۱ با آرایش و سازماندهی مناسب و با حدود ۱۲ گردان نیرویی پیاده، عملیات آزادسازی خرمشهر شروع شد. ساعت ۴:۳۰ بامداد نیروهای خود را در هم کوبیدن مقاومت های دشمن، خود را به حوالی نهر خین رساندند و ارتباط نیروهای دشمن مستقر در خرمشهر، تقریباً با غرب آن یعنی با محور شلمچه قطع شد.

ساعت ۱۱ صبح روز سوم خرداد، در حالی که دشمن در فکر شکستن حلقه محاصره خرمشهر بود، رزمندگان ایرانی از جناح غربی و شمالی وارد خرمشهر شدند.

در همین ساعت بود که صدای شهید «شرع پسند» از پشت بیسیم به گوش رسید: «ما همین الان وارد مسجد جامع خرمشهر شدیم و پرچم پر افتخار جمهوری اسلامی را بر بالای مناره مسجد جامع خرمشهر به اهتزاز در آورديم.»

ساعت ۱۲ قوای ایران از سمت شمال و شرق وارد شهر شدند و نیروهای عراقی در حالی که با کمبود آب، غذا و مهمات مواجه شده بودند در چند ستون طلوانی و کنار هم به سوی پلیس راه آمدند و در حالی که تکبیر می گفتند و شعار 'الموت لصلام و دخیل الخیمنی' سر می دادند خود را تسلیم کردند.

تعداد نیروهای عراقی که دست هایشان را بر سر گذاشته و آماده اسارت بودند هر لحظه بیشتر می شد؛ به گونه ای که خلبان بالگرد هواپیروز از فرار شهر این گونه گزارش می کرد: «تا چشم کار می کند توی خیابان ها و کوچه های خرمشهر، عراقی ها صف بسته اند و دست ها بر سر منتظر اسارت اند.»

سر انجام ساعت ۲ بعد از ظهر روز سوم خرداد ۱۳۶۱، طی ۴۰ روز رزمی امان، خرمشهر بعد از ۵۷۵ روز به طور کامل آزاد شد و پرچم پر افتخار منشق به...ا...کبر» ایران بر فراز مسجد جامع و پل تخریب شده خرمشهر به اهتزاز در آمد.

خراسانی ها در خرمشهر:

رزمندگان از استان های مختلف

کشور به قصد فتح خرمشهر در این عملیات شرکت داشتند و سهم استان خراسان در این میان ۶۰ گردان نیروی رزمی بود. این نیرو ها در قالب تیپ ۲۱ امام (ضاع)، تیپ جوادالاکمه (ع) و لشکر ۷۷ ثامن الاکمه (ع) و جهاد سازندگی، برای شرکت در مراحل مختلف عملیات وارد صحنه شدند و تعداد ۶ هزار نفر از این نیروها در یک نوبت، در تاریخ ۶۱/۲/۱۹ از مشهد به جبهه اعزام شدند.

حماسه رزمنده خراسانی

هواکم کم روشن شده بود که دیدیم از هر طرف در محاصره دشمن قرار گرفته ایم. آن هم در عمق نیروهای دشمن ا راهی به جبهه خودی نداشتیم و سلاح های ضد هوایی آماده هدف قرار دادن رزمندگان محاصره شده بود. تانک ها و زره پوش ها هم وارد صحنه شدند قیامتی برپا شد. بچه ها با چند سلاح انفرادی تا آخرین گلوله های باقی مانده جنگیده بودند اما انگار برای انتقام از شکست روز قبل بهانه ای یافته بودند. از زمین و آسمان به سمت ما حمله کردند. حدود ۱۰۰ نفر از بچه های خراسان همان جاشهید شدند. فرماندهی این گروهان بر عهده جانباز خراسانی آقای گلستانی بود که خودش پیش از رسیدن به منطقه در گیری مجروح شد و از ادامه عملیات باز ماند. تعداد زیادی از رزمنده ها مجروح شده و روی زمین افتاده بودند. افسر عراقی وسط زخمی ها قدم می زد و یکی یکی به بچه ها تیر خلاص می زد. افسر عراقی به من نزدیک شد، حالا در ست بالای سرم ایستاده بود، کلش را به سمت سرم گرفت و شلیک کرد و خون از سرو صورت جاری شد، اولش فکر می کردم شهید شده ام مدت ی روی زمین دراز کشیده بودم. چشم هایم را باز کردم، هنوز زنده بودم، دستم را پشت سرم کشیدم تا ببینم گلوله از کجای سرم خارج شده. از این که هنوز زنده بودم تعجب کرده بودم. تیر پس از اصابت به کلاه ایمنی کمانه کرده بود و قسمتی از پوست سرم را خراشیده و زخمی سطحی ایجاد کرده بود. مهدی مروی زده بعد از این که این خاطر را تعریف می کند چند لحظه ای سکوت می کند. انگار روایت دیگری از روز های جنگ در خرمشهر را در ذهنش مرور و بعد از کمی مکث روایت دیگری را بر ایمان تعریف می کند. آقای مروی زاده می گوید: «یک رادیوی سبزرنگ داشتم که آن را از عراقی ها به غنیمت گرفته بودیم و معمولاً اخبار جنگ را از طریق آن پیگیری می کردم. موج رادیو را روی رادیوی بی سی تنظیم کردیم. مجری بی بی سی می گفت: لشکر رزهی عراق با ۳۰۰ تانک شکست خور د و از ۳۰۰ تانک فقط ۳۰ تانک از کار افتاده است و هنوز تعداد زیادی از تانک ها باقی مانده است.» این خطر جدی تر شده بود و می توانست راه ورودی و خروجی خرمشهر را ببندد. از جاده خرمشهر تا ریل قطار اهواز - خرمشهر حدود ۵۰ کیلومتر مسافت بود و هیچ مانعی در بین نبود. همزمان، عملیات فتح خرمشهر به خوبی انجام و خرمشهر آزاد شد.

شب چهارم خرداد ما فرمانده تصمیم گرفت سه گردان آماده شود تا تانک های عراقی را که عقب نشینی کرده بودند و برای انجام عملیات دیگری آماده می شدند، از کار ببندازند. از طرفی قرار بود نیروی تازه نفس بیاید. به همین خاطر، به تیپ ما هم اعلام شد هر که می خواهد، می تواند به مرخصی برود و هر که می خواهد داوطلب شود تا به عراق تک بز نیم و تجهیزات عراق را از بین ببریم. از تیپ ۲۱ امام (ضاع) حدود ۱۵۰ تا ۲۰۰ نفر داوطلب شدند. تیرهای شناسایی متوجه شده بودند همان تانک هایی که از پاسگاه ریزد عقب نشینی کرده بودند، اکنون در منطقه کوشک دوباره در حال آماده سازی هستند. خادم الشریعه در فتح خرمشهر به شهادت رسیده بود و فردا که دان، شهید عامل بود. راه افتادیم و آن دو گردان دیگر نتوانستند به ما ملحق شوند. به همین سبب با یک گردان پیاده به مصاف دو گردان تانک عراقی رفتیم. من هم می خواستم به مرخصی بروم اما وقتی چند نفر از دوستانم فرهاد پرتانی، شهر ستانکی و محمد علی محمدزاده، داوطلب شدند، من هم همراه آن ها رفتم. بعد متوجه شدم دانیال و عبدالمجید غرویان فرزندان امام جمعه سابق نیشابور هم در این گردان داوطلب هستند. پشت خاکریز کوشک مستقر شدیم و آقای گلستانی، فرمانده گردان بود که همان شب معرفی شد. در ابتدای حرکت، نزدیک خاکریز عراق بود که زخمی شد و چون مدت زیادی بیهوش بود، او را به معراج شهدا بردند. اسم او در بین شهید اثبت شده بود و برایش مراسم تشییع بر گزار کردند و قبری هم به او اختصاص دادند اما او بعد از مدتی به هوش آمد و فهمیدند شهید نشده.»

■ تانک عراقی با سرعت به سمت ما آمد

مهدی مروی زاده خاطرات زیادی از جنگ دارد. از او می خواهم خاطره دیگری را بر ایمان تعریف کند و او ماجرای تانک های عراقی را تعریف می کند:

«تانک عراقی با سرعت به سمت ما آمد. فرهاد پیش ز خمی بود. با هم به طرف میدان مین رفتیم و خودمان را داخل کانالی که آن جا بود، انداختیم. عراقی ها هم دنبال ما آمدند. وقتی میدان مین را دیدند فقط نارنجک پر تاب کردند، اما ما نجات یافتیم. یک دفعه متوجه شدیم که یک تانک عراقی با سرعت از میدان مین گذشته است و به طرف ما می آید. ما هم که توانی برای فرار نداشتیم همان جا ماندیم. ناگهان متوجه شدیم یکی از رزمندگان خودمان تانک را به غنیمت گرفت. او فریاد زد: «زود سوار شین». ما هم سوار شدیم و همراه چند مجروح دیگر که داخل تانک بودند به طرف خاکریز خودمان راه افتادیم. نیروهای خودی هم با رپی چی به شدت به طرف تانک ما شلیک می کردند. مانده بودیم چه کار کنیم که یکی از بچه ها زیر پوشش را در آور د و آن را بیرون برد و تکان داد تا این که بالاخره دیدیم آتش باران تمام شد و به هم زمان خودمان که از شهر تبریز بودند، ملحق شدیم. مرا که بی حال افتاده بودم همراه دیگر مجروحان با بالگرد به اهواز و از آن جا به مشهد منتقل کردند. در جریان آزاد سازی خرمشهر و نوار مرزی ایران، علاوه بر کشته شدن ۱۶ هزار عراقی، حدود ۱۹ هزار نفر نیروی عراقی به اسارت ایران درآمدند و این یکی از موفقیت های بزرگ رزمندگان اسلام در جنگ بود.»

اسارت ۴۰ عراقی با اسلحه بدون فشنگ

روایت چهارم

عباس تیموری، سر هنگ باز نشسته سپاه در

روز های آزاد سازی خرمشهر به عنوان یکی از

نیروهای گردان شهید توسلی در منطقه حضور

داشت. او می گوید: «خرمشهر که آزاد شد تعداد اسیران عراقی آن

قدر زیاد بود که بسیاری از رزمنده ها به تنهایی مسئولیت گروهی

از اسیران را بر عهده می گرفتند. یادم است در همان زمان یکی از

بسیجی های کم سن و سال را که اهل کهنوج کرمان بود، دیدم

حدود ۴۰ سرباز عراقی را به خط کرده بود و آن ها راهدایت می کرد.

جلوتر که آمد متوجه شدیم چهره اش کمی مضطرب است. انگار

از چیزی نگران بود ولی ما از دلیل نگرانی او کاملاً بی خبر بودیم.

وقتی به مار سید و خاطرش از بابت حضور نیروهای خودی در کنار

خودش جمع شد حال و روزش بهتر شد. بعد از این که چند لحظه ای

گذشت از او دلیل اضطراب و نگرانی اش را پرسیدم. وقتی دلیل

اضطرابش را فهمیدیم هنگی به او حق دادیم. او گفت: «از زمین و

زمان آتش می بارید، تنهایی به دل دشمن زده بودم، به سنگر های

عراقی ها در شهر خرمشهر که رسیدم شروع کردم به تیر هوایی

زدن، پشت سرم شلیک کردم تا عراقی ها از سنگرهایشان بیرون

بیایند. در چشم بر هم زدن ی همه عراقی ها ریختند بیرون و تسلیم

شدند و در یک خط قرار گرفتند. دوبار ما ش اسلحه را چکاندم تا اگر

عراقی دیگری هم جامانده بیرون بیاید. اما اسلحه خالی بود، حتی

یک فشنگ هم نداشتیم. به عراقی ها اشاره کردم و آن ها در یک ستون

به سمتی که اشاره کرده بودم به راه افتادند. من هم پشت سر آن ها

به راه افتادم و به سمت نیروهای خودی هدایت شان کردم، مشکل

کار این جا بود که حتی یک گلوله هم در اسلحه ندارم که اگر خطایی

کردند شلیک کنم...».

عباس تیموری بعد از تعریف کردن این خاطره در حالی که

لیبختنی روی لب دارد، می گوید: به لطف خدا عراقی ها آن قدر

از ما می ترسیدند و رعب و وحشت تمام وجودشان را تسخیر کرده

بود که حتی در برابر یک بسیجی ۱۵ ساله که فشنگی هم نداشت

توان ایستادگی نداشتند. راستش را بخواهید خودمان به خوبی

می دانستیم که این وحشت عراقی ها به خاطر توانایی ما نیست

چون نه از نظر تعداد نیرو ها و نه از نظر توان نظامی، قابل مقایسه با

عراقی ها نبودیم.

شاید باورتان نشود که نیروهای عراق در خرمشهر آن قدر مهمات

و ادوات جنگی داشتند که ما تا دو سال پس از آزادی خرمشهر از

این انبار مهمات برای ادامه جنگ استفاده می کردیم، اما خود

آن ها با داشتن این همه امکانات، به خاطر ترسی که خداوند از ما

در دل هایشان انداخته بود، روحیه ایستادگی نداشتند. ۳۶ هزار

نیروی عراقی در قالب ۱۱ یگان و لشکر و ۲ هزار ادوات رزهی در

خرمشهر حضور داشتند. با همه این امکانات در روز سوم خرداد و

بعد از فتح خرمشهر، بیش از ۱۴ هزار نیروی عراقی تسلیم شدند و

در جاده خرمشهر - اهواز پیاده به حرکت درآمدند، طوری که طول

صف این اسیران به حدود ۳۰ کیلومتر می رسید.